

بنیان روش شناختی اقتصاد نهادی*

مدل الگو، داستان‌رایی^۲ و کل‌گرایی^۳

چارلز. کی. ویلبر
و
رابرت. اس. هاریسون

مترجم: عباس رحیمی**



۶۴

در مورد ارزش درستی^۴ تبیین‌های اقتصاد نهادی چه می‌توان گفت؟ پاسخ به این سؤال به بررسی مقولات دیگری نیاز دارد. بحث درباره ارزش درستی گزاره‌ها مستلزم بررسی مدل‌هایی است که برای تبیین به‌کار می‌رود. توسعه و گسترش شیوه تبیین نهادگرایی حداقل تا حدی در واکنش به اقتصاد مرسوم بوده است، لذا لازم است مدل‌های تبیین هر دو اقتصاد مرسوم و نهادی تحلیل و مقایسه شوند.

این مقاله در جستجوی کشف مدل‌های تبیینی‌ای است که در نوشته‌های نهادگرایان مستتر است و به دنبال این‌که چه روشی باید باشد، نیست. ما طی چند سال متمادی و برای آمادگی جهت نوشتن این مقاله، به نحوی گسترده اقتصاد کلاسیک نهادی تورستین و بلن جان کامونز و اقتصاد نهادی معاصر اساتید فعلی چون جان کنت گالبرایت و گونار میردال را با تفسیرهایی از آلن گروشی، ک ویلیام کاپ و وارن ساموئلس خوانده و کلیه شماره‌های مجله «مسائل - اقتصادی»^۵ را مرور کرده‌ایم.^۶ به دلیل فشردگی مطالب، نمی‌توانیم برای هر ادعا مدرک ارائه دهیم و تنها به نمونه‌هایی اکتفا می‌کنیم. در اینجا ابتدا روش اقتصاد نئوکلاسیک را مرور کرده و سپس روش اقتصاد نهادگرایی را با آنها مقایسه می‌کنیم.

*این اثر ترجمه‌ای است از: Wilber, Charles K. and Harrison, Robert S. (۱۹۸۷), "The Methodological Basis of Institutional Economics: Pattern Model, Storytelling and Holism", Journal of Economic Issues, Vol. VII, No. ۱.

لازم به توضیح است که متن ترجمه مقاله توسط فصلنامه تلخیص شده است.

** پژوهشگر مرکز تحقیقات توسعه روستایی جهاد کشاورزی

برای فهم روش‌شناسی نهادگرا و تفاوت آن با اقتصاد مرسوم، از فلسفه معاصر علم کمک گرفته شده است.^۷ وظیفه اصلی دانشمندان مدرن، فهم، تفسیر و تبیین واقعیت‌هایی است که آن‌ها را احاطه کرده است هر چند هدف، واحد به نظر می‌رسد اما چگونگی طی شدن فرایند تبیین، موضوع بحث‌های فراوان است. مسئله اصلی این بحث‌ها این است که علوم جدید تنها از نظر موضوع با هم متفاوتند نه در روش‌ها. فرمالیسم (صوری‌گرایی)^۸، شامل اثبات‌گرایی منطقی^۹ و خردگرایی پیشینی^{۱۰} گویای این نظریه هستند و بخش اعظم اقتصاد رایج نیز درون این طبقه‌بندی جای می‌گیرد. اما کلی‌گرایی شامل مدل‌های الگو و داستانسرای^{۱۱} این ایده را که تغییر در موضوع، مستلزم تغییر در روش است، را ارائه می‌کند. اقتصاد نهادی، اقتصاد سیاسی رادیکال و مارکسیسم در این طبقه جای می‌گیرند.

فرمالیسم (صوری‌گرایی) و اقتصاد رایج

فرمالیسم روشی است شامل سیستمی از روابط منطقی که از هرگونه محتوای تجربی که ممکن است در دنیای واقعی داشته باشد تجرید شده است. برای مثال نظریه «بنگاه» در اقتصاد رایج، رفتار بنگاه را در فرایندهای تولید و با ترکیب‌های مختلف نهاد با توجه به قیمت‌های نسبی و با تکنولوژی‌های مختلف بررسی می‌کند. ویژگی این نظریه به‌کارگیری ریاضیات (حداقل به‌طور ضمنی) و ایجاد ساختار اصولی قیاسی آن است.

نقطه آغاز در روش رسمی، ساخت مدلی از یک سیستم یا فرایند است. مجموعه‌ای از اصول و تعاریف با قرار دادن یک فرایند تجربی در تقسیمات روشن و مشخص ساختن روابط ضروری و ممکن میان آن‌ها، استخراج می‌شود.

وقتی تعاریف و اصول ایجاد شد، قدم بعدی استنباط پویایی‌های ذاتی سیستم است، در این مرحله، مدل انتزاعی باید با تدارک یک دسته از قواعد متناظر که روابط فرمال (رسمی) نظریه را به مفاهیم تجربی ربط می‌دهد، تفسیر شود. برای مثال، مشتق دوم به‌عنوان مطلوبیت نهایی، تولید نهایی و نظایر آن تفسیر می‌شود. به این ترتیب نظریه به محتوای تجربی مرتبط می‌شود. بنابراین یک نظریه صرفاً یک مدل انتزاعی است که دارای یک یا چند تفسیر است. «قواعد تفسیر، ادعای درست را به‌دست می‌دهد؛ این قواعد مدعی است که ساختار روابط در حسابان^{۱۲} همان ساختاری است که در بخش‌هایی یا جنبه‌هایی از دنیای تجربی وجود دارد»^{۱۳}. بنابراین فرض می‌شود ساختار واقعیت، با ساختار منطقی حسابان، نظریه مجموعه‌ها



یا معادلات تفاضلی نزدیک است.

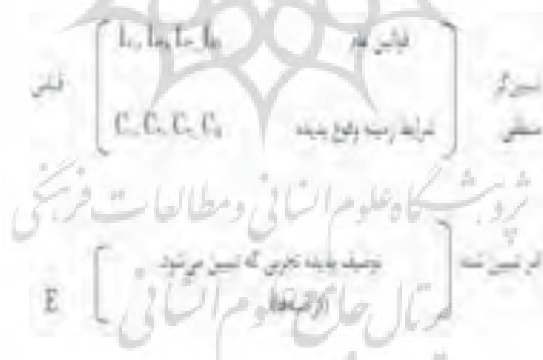
روش های رسمی، مدل هایی را تولید می کند که توانایی خلق گزاره های شبه قانون را دارد. این قوانین رسمی، تعمیم های تجربی نیستند، بلکه قیاس های منطقی اند که گزاره هایی پیشینی درباره ارتباط ضروری بین ماهیت های انتزاعی را بیان می کنند. برای مثال اولین اصل نظریه رایج بنگاه، تصمیم گیرنده عقلایی را تعریف می کند که تلاش می کند بازدهی انتظاری خود را حداکثر کند و اطلاعات و توانایی انجام این کار را نیز دارد. گزاره های «شبه قانون» که از این مطلب قابل استنتاج است شامل این گزاره است که بنگاه ها خرید نهاده ها و تولید و فروش ستانده ها را تا نقطه ای که سود مورد انتظار حداکثر است، یعنی جایی که هزینه نهایی برابر درآمد نهایی شود، ادامه می دهند. این روش توضیح نمی دهد که بنگاه چگونه رفتار می کند بلکه رفتار یک بنگاه منطقی و ایده آل را توضیح می دهد و این نه از مشاهده بلکه با قیاس منطقی صورت می گیرد. نوع گزاره های شبه قانون را به زحمت می توان با تجربه ابطال کرد زیرا با فرض «ثابت ماندن سایر شرایط» بیان می شود.

بخش اعظمی از نظریه اقتصاد خرد مرسوم شامل این گونه مدل های فرمال است. تا هنگام توسعه اقتصادسنجی در دهه ۱۹۵۰، تلاش اندکی برای آزمون تجربی گزاره های نظریه اقتصادی به عمل آمده بود. در واقع اغلب اقتصاددانان از نسل اسحق نیوتن^{۱۴} نبودند بلکه از نسل دکارت بودند که اعتقاد داشت می توانیم دنیا را به تنهایی از طریق عقل بشناسیم. برای دکارت دنیای واقعی به وسیله نظم و عقلانیت توصیف می شد و به بهترین نحو فقط با توسل به عقل انسانی درک می شد. به این ترتیب در نظریه رسمی این موضع گیری که حقیقت امر واقع، در منطق نظریه خوابیده است، نهفته بود. این ویژگی نظریه اقتصادی است که ویلن، کامونز و وسلی میچل با آن مخالف بودند. توجه صرف به منطق در مدل های رسمی به معنی تأکید بر رفتار عقلایی بود و عرف و عادت فراموش می شد. رقابت، ستایش و تغییر ماهیت تکنولوژی سازماندهی تجارت و نقش دولت نادیده گرفته می شد و وجود بیکاری، به عنوان شرایطی غیرتعادلی انکار می شد. در آغاز دهه ۱۹۴۰، اقتصاددانانی چون پل ساموئلسون تلاش کردند نظریه های اقتصادی را به نحوی بازسازی کنند که قابلیت آزمون پذیری تجربی داشته باشد^{۱۵}. اینان به فیزیک به عنوان علمی الگویی^{۱۶} و به اثبات گرایی که آن زمان در اوج بود روی آوردند. اثبات گرایی منطقی نیز مدل تبیین خود را با رعایت روش فیزیکی بنا می کرد. اثبات گرایی منطقی تلاش می کرد نشان دهد از روی مدل های فرمال می توان قضایای ابطال پذیر تجربی را

استخراج کرد. پیشرفت کامپیوتر و فنون آماری طی ۲۵ سال گذشته اقتصاد رایج را تغییر شکل داده است. برخی اقتصاددانان هنوز با مدل‌های فرمال محض کار می‌کنند مثل کاربرد نظریه مجموعه‌ها در نظریه تقاضای مصرف‌کننده. اما بیش‌تر اقتصاددانان، اثبات‌گرا شده‌اند یعنی تأیید تجربی را کلید علم اقتصاد می‌دانند. با وجود این، هنوز نهادگرایان، اقتصاد مدرن را در تبیین دنیای واقعی ناتوان می‌بینند که تحلیل این موضوع لازم است.

در آثار کارل همپل و پاول اپنهایم، روایتی جدید از اثبات‌گرایی منطقی کلاسیک دیده می‌شود.^{۱۷} «آنچه که اکنون با نام «مدل قانون پوششی تبیین» شهرت دارد برای شکل دادن «کارکرد و خصایص ضروری تبیین علمی» طبق طرحی مشخص به‌کار می‌رود. گرچه این مدل برای قانونمند کردن ساختار تبیین در علوم فیزیک طراحی شده بود، اما اقتصاددان‌ها نیز آن را به‌کار گرفتند. دلیل آن این باور بود که علوم مختلف برحسب موضوع با یکدیگر تفاوت دارند نه برحسب روش، همپل و اپنهایم می‌گویند، ویژگی بارز تبیین علمی، قوانین عام است که همواره وقایع مورد بررسی را پوشش می‌دهد. بنابراین برای اثبات‌گرایان منطقی تفاوت بین یک تبیین علمی و یک تبیین خاص^{۱۸} این است که هر تبیین را یک قانون عام یا بیش‌تر پوشش می‌دهد. نمودار زیر به روشن شدن موضوع کمک می‌کند.

مدل قانون پوششی برای تبیین



تبیین‌گر،^{۱۹} که شامل شرایط زمینه‌ای^{۲۰} قوانین عام است، دسته‌ای از گزاره‌ها است که پدیده مشاهده شده را تفسیر می‌کند؛ یعنی چیزهایی که تبیین را انجام می‌دهد. C_n ها، گزاره‌های شرایط زمینه‌ای است که امور واقع مشاهده شده است و به پدیده در دست تبیین مربوط بوده و به نظریه، محتوایی تجربی می‌دهد. L_n ها قوانین عام است که آن را علوم خاص ایجاد کرده‌اند (برای مثال در اقتصاد، رفتار پیشینه‌ساز). این قوانین عام، موارد خاص را به اصول

عام ربط می‌دهند. با استفاده از قوانین قیاس منطقی، یک اثبات‌گرای منطقی قادر است از تبیین‌گر، یک امر تبیین شده یا فرضیه را ایجاد کند. این امر تبیین شده (حادثه‌ای که قرار است تبیین شود) حاصل پیش‌بینی یک رابطه همبستگی در دنیای واقع است. سپس این رابطه مورد آزمون تجربی نظیر استنتاج آماری یا تحت مشاهده مستقیم قرار می‌گیرد تا درستی فرضیه ارزیابی شود. فرضیه و به تبع آن تبیین را، اگر فرضیه رد نشود، به‌طور موقت به‌عنوان حقیقت می‌پذیریم و اگر فرضیه رد شود، آن را به‌عنوان فرضیه غلط رد می‌کنیم. اثبات‌گرایان منطقی اصرار دارند که نمی‌توانیم حقیقت را بشناسیم و بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، ارائه فرضیه و قرار دادن آن‌ها در معرض آزمون‌های سنگین است. در قالب این چارچوب است که اثبات‌گرایان تأکید دارند. علم با انباشت گزاره‌های قابل رد ولی رد نشده در باره موضوع علم، پیش می‌رود. ما، نشان خواهیم داد که این ادعا یک ایده‌آل است که بیش‌تر در خطابه^{۲۱} دیده می‌شود تا در عمل.

در مدل رسمی اثبات‌گرای منطقی لازم است تبیین و پیش‌بینی متقارن باشد؛ یعنی تبیین وقتی انجام می‌گیرد که امر تبیین شده، پس از حادثه، استنتاج شود، در حالی که پیش‌بینی زمانی انجام می‌گیرد که امر تبیین شده قبل از وقوع حادثه استنتاج شود. به دلیل ماهیت غیرتاریخی و جهانشمول قوانین عام اثبات‌گرایان، منطقاً ضروری است تبیین و پیش‌بینی متقارن باشد. از این گذشته برای معتبر بودن این رابطه تقارنی، می‌باید این فرضیه‌های موقتاً پذیرفته شده، در عمل به‌طور بالقوه ابطال‌پذیر باشند اما هنوز ابطال نشده باشند. در واقع تبیین‌ها کامل به حساب نمی‌آید، مگر آن‌که در خدمت پیش‌بینی قرار بگیرد. اقتصاددانان جدید صریح‌ترین حمایت از اثبات‌گرایان منطقی را در آثار آی.ام. دی. لیتل^{۲۲} و به‌ویژه در «رساله‌ای در اقتصاد اثباتی» میلیتون فریدمن^{۲۳} یافته‌اند. فریدمن اثر خود را در جستجوی یک روش‌شناسی معقول برای مواجهه با اتهاماتی که نهادگرایان و مارکسیست‌ها علیه اقتصاد رسمی عنوان می‌داشتند نگاشت. عمدتاً این حملات بر تئوری نئوکلاسیکی بنگاه متمرکز است^{۲۴}. نهادگرایان ادعا می‌کنند فرض‌های مرسوم درباره رفتار کارآفرینان با شواهد تجربی متناقض است و بنابراین غیرواقعی است. فصل اول رساله فریدمن تلاشی بود برای نشان دادن بی‌ربط بودن این ادعا و ساخت‌دهی مجدد نظریه اقتصادی در شکل اثبات‌گرایی منطقی. استدلال فریدمن چنان فراگیر شده است که (علی‌رغم عدم توافق بر سر جزئیات)، روش اثباتی او در اغلب متون اقتصادی دیده می‌شود^{۲۵}.

هدف اقتصاد اثباتی «فراهم کردن نظامی از تعمیم‌ها است که بتواند درباره پیامدهای تغییر در شرایط، پیش‌بینی صحیح انجام دهد. عملکرد آن، به‌وسیله دقت، وسعت و انطباق با نتایج تجربی پیش‌بینی‌ها سنجیده می‌شود»^{۲۶}. بنابراین قابلیت پیش‌بینی از عناصر اصلی اقتصاد اثباتی است، مادام که پیش‌بینی و تبیین در همه علوم اثباتی متقارن باشند، تبیین در نظریه استاندارد اقتصاد به این شکل است که یک مسئله تبیین شده (فرضیه - پیش‌بینی) از دل تبیین‌گر (قوانین عام و شرایط پیشین) به صورت قیاس منطقی استخراج می‌شود. چون پیش‌بینی صحیح به معنی تبیین‌های درست است، تبیین علمی در علم اقتصاد پذیرش موقت نظریه‌هایی است که فرضیه‌ها (یا پیش‌بینی‌ها) را ایجاد می‌کنند و هنگامی که آزمون می‌شوند درجه بالایی از انطباق با دنیای واقعی را دارند. سطح پایین انطباق یا فقدان آن دلالت بر ضعف نظریه داشته و آن نظریه رد می‌شود. بنابراین، در نقش یک اثبات‌گرا، با آزمون کردن است که اقتصاددانان اختلاف‌نظرها را حل کرده و نظریه‌های رقیب را ارزیابی می‌کنند. آزمون پیش‌بینی‌های مدل، به اثبات یا تأیید «نظام تعمیم» کمک می‌کند و به انباشت قوانینی منجر می‌شود که نظریه عمومی را می‌سازد. با وجود این، مشخصه کلیدی نظریه اثباتی در علم اقتصاد، ادعای آن در پیش‌بینی است. بدین ترتیب اقتصاددانان در جستجوی نظریاتی هستند که بهترین تبیین - پیش‌بینی را از پدیده‌های تجربی دنیای اقتصادی به دست دهد.

چون اعتبار مدل‌ها با قدرت پیش‌بینی آن‌ها دآوری می‌شود، واقع‌گرایی فرض‌ها و ماهیت ایستای این ساختارها موضوعاتی بی‌ربط می‌شود. در مدل رسمی، همه فرض‌ها کم و بیش انتزاعی و غیرواقعی است، زیرا نمی‌تواند کل واقعیت را بازسازی یا در بر بگیرد. در نتیجه فرض‌ها، تجربه را ساده می‌کنند و این اقتصاددان را قادر می‌سازد نظم زیربنایی اشیا را تبیین کنند. از آن‌جا که اقتصاددانان رسمی تأکید بسیار زیادی بر توانایی پیش‌بینی به‌عنوان وسیله‌ای برای بررسی حقیقت یک نظریه دارند، لازم است موفقیت چنین تلاشی در اقتصاد را بررسی کنیم. پیش‌بینی موفقیت‌آمیز پدیده‌های اقتصادی طی سال‌های گذشته، پیوسته ناموفق بوده است. این شکست‌ها را تجارب اخیر بیکاری، تورم و بحران انرژی کشورها نشان می‌دهد. مادام که نظریه‌های اقتصاد اثباتی فقط با «توانایی آن‌ها در پیش‌بینی» دآوری می‌شود، چرا در عمل وقتی نظریه اقتصاددان‌ها در تطبیق با واقعیت شکست می‌خورد رد نمی‌شود؟ برای روشن شدن این مسئله، باید دو موضوع مرتبط به هم بررسی شوند. اولی با کارایی کاربرد اثبات‌گرایی منطقی در علم اقتصاد مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، آیا «موضوع» علم

اقتصاد، با تعمیم کلی غیرتاریخی که شالوده پیش‌بینی موفقیت‌آمیز است سرسازگاری دارد؟ دومین مسئله تنگ‌نظری اثبات‌گرایان در رد کردن نظریه‌ها است. به عبارت دیگر، چگونه ممکن است نظریه اقتصاد کلاسیک، علی‌رغم این‌که فرضیه‌ها در پیش‌بینی دقیق واقعیت‌ها مکرراً شکست می‌خورند دست نخورده بماند؟

در خصوص موضوع اول، موضع‌گیری اقتصاد اثباتی این است که علم را - اعم از علوم فیزیکی یا اجتماعی - باید تنها بر مبنای موضوع تجربی آن از یکدیگر تشخیص داد نه بر مبنای روش‌شناسی. فرض ضمنی این است که موضوع علم اقتصاد با علوم فیزیکی قابل مقایسه است چون که موضوع و واکنش آن به عوامل خارجی از درجه بالایی از ثبات طی زمان برخوردار است. برای مثال شیئی که با وزنی معین سقوط می‌کند همواره با نرخ ثابتی که قانون جاذبه تعیین کرده است شتاب می‌گیرد. بنابراین کاربرد موفقیت‌آمیز روش‌های نظری علم فیزیک در علم اقتصاد، بستگی به ثبات داده‌های ایجاد شده به وسیله عاملان اقتصادی دارد. رابرت هایلبر و نر معتقد است گونه‌های خاصی از داده‌های اقتصادی، بسیار بی‌ثبات هستند. او داده‌های اقتصادی را در دو گروه مختلف طبقه‌بندی می‌کند: گروه نخست، با «ماهیت فیزیکی فرایندهای تولید» مرتبط است در صورتی‌که گروه دوم با «واکنش رفتاری به انگیزه‌های اقتصادی» مرتبط است.^{۲۷} به علاوه هایلبر و نر معتقد است که اگرچه داده‌های رفتاری در بلندمدت درجه بالایی از ثبات را دارند که ناشی از نفوذ آداب، رسوم، سنت و کارکردهای اجتماعی است اما داده‌های فنی، مانند تابع تولید بلندمدت بسیار ناپایدار و پیش‌بینی آن غیرممکن است.^{۲۸} از طرف دیگر، در صورتی‌که امکان این‌که «با درجه خوبی از دقت، منحنی امکان تولید واقعی عمومی جامعه در کوتاه‌مدت» را پیش‌بینی کنیم وجود دارد اما واکنش‌های رفتاری در کوتاه‌مدت به نحو زیادی غیرقابل پیش‌بینی می‌شود.^{۲۹} در نتیجه عدم ثبات در داده‌های اقتصادی تعمیم‌های غیرتاریخی را بسیار دشوار می‌سازد و توانایی اقتصاددانان را در پیش‌بینی موفقیت‌آمیز به شدت محدود می‌کند.

دیگر ویژگی متفاوت بین موضوع علوم فیزیکی و اجتماعی، کیفیت ذاتی ضعیف تجربی پدیده‌های اجتماعی است. برعکس علوم فیزیکی، در علوم اجتماعی باید تلاش کنند به جای نظام‌های بسته نظام‌های باز را تعمیم دهند. محقق در علوم فیزیکی به‌طور مصنوعی می‌تواند یک طرح آزمایشی بسازد که وی را قادر می‌سازد تا با کنترل تعدادی از متغیرها به متغیرهای دیگر اجازه تغییر دهد. چون موضوع در علم اقتصاد تابع آزمایش کنترل شده نیست «علم

اقتصاد با استفاده از تحلیل‌های تعادل جزئی تلاش می‌کند تا پیچیدگی پدیده‌های اقتصادی را ساده و قابل بررسی سازد.^{۳۰} چون همه عوامل در پدیده‌های اقتصادی یک‌جا تغییر می‌کنند اقتصاددانان اثباتی از فرض ثابت بودن سایر شرایط، برای کنترل مصنوعی رفتارهای تصادفی عواملی خاص، استفاده می‌کنند. این فن به مدل، نه به خود موضوع، درجه‌ای از قطعیت می‌بخشد. بنابراین، به دلیل ماهیت موضوع و فقر ذاتی طرح‌های آزمایشی مقوله‌های اقتصادی نتیجه می‌گیریم در علم اقتصاد رسیدن به پیش‌بینی موفق بسیار مشکل است. در نتیجه قابلیت کاربرد روش‌شناسی اثباتی در تبیین مقوله‌های اقتصادی به شدت مورد سؤال قرار می‌گیرد. این نتیجه ما را به دومین موضوع راهنمایی می‌کند.

به رغم مشکل حصول به پیش‌بینی موفق، اقتصاددانان اثباتی از نتایج شکست پیش‌بینی‌های‌شان تا حد زیادی مصون بوده‌اند. چرا این چنین است؟ مفهوم توماس کوهن از الگوی مسلط (پارادایم) می‌تواند دلیل آن را توضیح دهد که چرا اقتصاددانان به رغم شکست پیش‌بینی‌هایشان که گواهی بر اشتباه بودن نظریه‌های‌شان است، مقاومت می‌کنند. اقتصاددانان در تعقیب «علم متعارف»^{۳۱} از آنچه الگوی خودشان حکم می‌کند تبعیت می‌کنند. در پشت این الگوی مسلط، نظریه و آموزه عمومی اقتصاددانان نهفته است که انتخاب مسائل مربوط را تعیین می‌کند، ابزارهای تحلیلی را فراهم می‌کند و تصویری کلی از چگونگی سازماندهی واقعیت عرضه می‌کند. کوهن استدلال می‌کند که این الگوی مسلط، همراه با فرضیه‌های اساسی آن هرگاه در فرایند تفکر اقتصاددانان تثبیت شود، به ندرت با عدم تأیید تجربی کنار گذاشته می‌شود و گاه هرگز گذاشته نخواهد شد. در نتیجه برای اقتصاددانان اثباتی، فرضیه‌ها به ندرت با عدم تأیید روبه‌رو می‌شود و نظریه‌ای عمومی به ندرت رد می‌شود یا هیچ‌گاه رد نمی‌شود. موضوع مهم این است که چه مکانیسمی به اقتصاددانان اجازه می‌دهد که شکست پیش‌بینی‌های‌شان را توجیه عقلی کنند و در نتیجه هم روش‌شناسی و هم الگوی خود را حفظ کنند. این درجه بالای مصونیت که به نظریه رسمی اعطا شده نتیجه پیش‌بینی‌های مشروط است که در عبارت «ثابت بودن سایر شرایط» تجلی می‌یابد. در علوم فیزیکی، وقتی مدل محقق در پیش‌بینی صحیح به‌طور مکرر شکست می‌خورد، مدل مقصر می‌شود. اقتصاددانان قادرند شکست پیش‌بینی‌های‌شان را با رعایت نشدن شرط «ثابت بودن سایر شرایط»، داده‌ها، یا رویه‌های آزمون کردن توجیه کنند. سه مکانیسمی که در سطور آتی بررسی می‌شود انکار شکست در تطابق با واقعیت و در نتیجه مصون کردن نظریه از ابطال را، برای اقتصاددانان آسان می‌سازد.

اولین مسئله، «ثابت بودن سایر شرایط» است. اقتصاددانان هنگام ساخت فرضیه‌های خود، برای «کنترل» سایر متغیرها، اتکای زیادی به ثابت بودن سایر شرایط دارند. چنین فرضیه‌هایی در علم اقتصاد معمولاً در شکل قضیه‌های «اگر... آنگاه» بیان می‌شوند. چون «اگرها» تغییر می‌کند، آزمون اقتصادسنجی که نظریه را رد می‌کند همیشه می‌تواند کنار گذاشته شود چرا که دچار «خطای تصریح» شده است.

دومین مسئله، دشواری انجام آزمون قطعی برای فرضیه‌ها در اقتصاد است. بیش‌تر آزمون‌های آماری سنتی، همچون فرضیه‌های صفر، آزمون‌های بسیار ضعیف به‌شمار می‌روند که بسیاری از نظریه‌های متفاوت، توانایی پشت‌سر گذاشتن آن‌ها را دارند. بنابراین هنگامی که آزمون‌های تجربی نمی‌توانند میان نظریه‌های رقیب، تمایز کافی قائل شوند اقتصاددانان به سمت این‌که نظریه‌ها را بر مبنای کیفیات مطلوب منطقی، سادگی و عمومیت که همگی در مدل‌های رسمی نهفته‌اند ارزیابی کنند، گرایش می‌یابند.

سومین مسئله، روش‌های جمع‌آوری و ساخت داده‌های اقتصادی غیرقابل اتکا است. معمولاً داده اقتصادی، ساختار آماری دارد و از لحاظ مفهومی همان متغیرهایی نیست که در نظریه وجود دارد. بنابراین متخصصان اقتصادسنجی و آماردان‌ها، به دستکاری اطلاعات اقدام می‌کنند. اگر آزمون، یک فرضیه را تأیید نکند، محقق داده‌ها را مقصر می‌داند، یعنی می‌گوید یا خیلی زیاد دستکاری شده‌اند یا به قدر کافی دستکاری نشده‌اند.

در این چنین وضعیتی نظریه اقتصاددانان اثباتی کاملاً از رد شدن در امان می‌ماند. اگر نشان دهیم فرضیه‌ها و قوانین مدل مرسوم، انتزاعی و غیرواقعی است چندان ضرری ایجاد نمی‌کند و مدل نیز هنگامی که پیش‌بینی‌اش با واقعیت جور نمی‌شود رد نمی‌شود. وقتی یک نظریه به این درجه از مصونیت می‌رسد که فرضیه‌های ماهوی آن در عمل غیرقابل ابطال است، متقاعد می‌شویم که نظریه فوق در یک مدل رسمی مهم ریخته می‌شود که نه تطابق آن با واقعیت تجربی بلکه منطق آن است که تبعیت از آن را حکم می‌کند. به این ترتیب نظریه اقتصادی، ابزاری برای تجویز خواهد بود تا توصیف واقعیت. به عبارت دیگر نظریه به‌عنوان داستان^{۳۲} عمل می‌کند و آرمانی را نشان می‌دهد که باید برای رسیدن به آن تلاش کنیم.

همه این‌ها از اقتصاد مرسوم چه باقی گذاشته‌اند؟ در اقتصاد خرد، اقتصاددانانی که در جستجوی تبیین هستند، در نهایت خردگرایانی هستند که نظریه‌های خود را از ابطال‌گرایی

تجربی مصون می‌سازند. دیگران مسئله تبیین را به گوشه‌ای نهاده و به استفاده از اقتصاد به‌عنوان راهنمای عمل روی آورده‌اند و هنگامی که واقعیت‌های تجربی با مدل متفاوت باشد توصیه به تغییر دادن واقعیت می‌کنند. متخصصان اقتصاد کلان مدل‌های گوناگونی ساخته‌اند که مخصوص پیش‌بینی است. آن‌ها برای رسیدن به پیش‌بینی بهتر اغلب مدل‌ها را چنان تعدیل می‌کنند که دیگر نظریه‌ای منسجم باقی نمی‌ماند. در بهترین حالت، تبیین‌های موردی در حمایت از پیش‌بینی‌ها بسط داده می‌شود. پیش‌بینی‌هایی که شهره به بی‌دقتی هستند.

نتیجه نهایی استفاده از روش‌های فرمال (رسمی) در علم اقتصاد این است که این روش‌ها در ایجاد نتایج امیدوار کننده، شکست می‌خورد و پژوهشگران کارشان به گونه‌ای پایان می‌یابد که بن‌و‌ارد^{۳۳} آن را داستان‌سرایی نام نهاده است. به جای تبیین یک مسئله با استنتاج قیاسی یک فرضیه به‌عنوان موردی خاص از یک قانون عمومی و سپس آزمون تجربی آن اقتصاددانان داستان‌های گوناگونی می‌گویند که برخی از آن‌ها نسبت به دیگران پذیرفتنی‌تر است. برخی مدل‌های منطقی را می‌گیرند و درباره دنیای رقابت کامل داستان می‌سرایند، نهادها کوچک‌اند، همه یک انگیزه دارند و تمام مشکلات عبارت است از اصطکاک‌ها، پیامدهای خارجی و دیگر ابهامات جامعه‌شناختی، اقتصاددانان دیگری که مطالعات اقتصادسنجی را تدارک می‌بینند داده‌ها را با کمک سایر اطلاعات دستکاری می‌کنند، فرضیه‌های کمکی را تغییر می‌دهند تا شرایط را ثابت نگه دارند، تبیین‌های موردی به وجود می‌آورند و این چنین درباره آنچه اتفاق می‌افتاد داستان می‌سازند. استفاده از واژه داستان‌سرایی برای طعنه نیست بلکه توصیف دقیق بسیاری از تلاش‌های علوم اجتماعی است. شناخت چنین واقعیتی کمک خوبی برای علم اقتصاد خواهد بود.

«عجیب نیست که یکی از کمک‌های فرمالیسم به اقتصاد، خود فرمالیسم نیست بلکه فشار به سمت داستان‌سرایی سیستماتیک است. برای مثال می‌توان مطالعات برنامه‌ریزی را به یاد آورد که منافع آن چندان برحسب نتایج فرمال ارزیابی نمی‌شود بلکه برحسب فشار به سمت جمع‌آوری سیستماتیک و هدفمند واقعیات است که ارزیابی می‌شود. فرمول‌بندی برنامه‌ریزی خطی چیزی بیش از طرح داستانی که کسی می‌خواهد بسراید نیست. بهترین نتایج هنگامی به‌بار می‌آید که برای روشی که از فرمالیسم انتظار داریم آزادی کامل را قائل شویم تا اطلاعاتی را انتخاب کنیم که اگر با چارچوب برنامه‌ریزی جور نمی‌شود به روایت بهتر داستان کمک کند.»^{۳۴}



نهادگرایان، کل‌گرایی و مدل‌های الگو

حداقل از زمان وبلن به بعد، نهادگرایان تشخیص داده‌اند که مدل‌های رسمی - اعم از نمونه‌های پیش‌بینی خردگرایانه یا مدل قانون پوششی اثبات‌گرایان منطقی - در تبیین واقعیت‌های اجتماعی شکست خورده‌اند. بنابراین نهادگرایان طی این سال‌ها وظیفه دوگانه‌ای را به عهده گرفته‌اند: یکی نقد نظریه‌هایی که فوقاً ذکر شد و دیگری، وظیفه بسط تبیین‌های خود از پدیده‌های اجتماعی. ماهیت کل‌گرایی نهادگرایان بر استفاده از روش‌های فرمال خط بطلان کشیده است. به جای آن، شکل سیستماتیک‌تری از داستان‌سرایی را که «آبراهام کاپلان» آن را «مدل الگو» نامیده است به کار گرفته‌اند.^{۳۵}

در عمومی‌ترین سطح، نهادگرایان را می‌توان کل‌گرا، دارای رویکرد سیستمی و تکاملی در نظر گرفت.^{۳۶} واقعیت اجتماعی به نظر آن‌ها مجموعه‌ای از ارتباطات مشخص و فرایندها در دسته‌ای از نهاد‌های اجتماعی است که ما آن را سیستم (نظام) اقتصادی می‌نامیم. فرایند تغییر اجتماعی فرایند مکانیکی محض نیست، بلکه محصول رفتار انسانی است، رفتارهایی که به‌طور معین به‌وسیله اجتماعی که در آن ریشه دارند شکل می‌گیرند و محدود می‌شوند. بنابراین نهادگرایی کل‌گرا است، زیرا بر الگوهای، از ارتباط میان جزء و کل متمرکز است. نهادگرایی دارای رویکرد سیستمی است، زیرا عقیده دارد که این اجزا یک کل منسجم را می‌سازند و تنها برحسب کل می‌توان آن را فهمید. نهادگرایی تکاملی است، زیرا تغییر در الگوی روابط را در ذات واقعیت اجتماعی می‌بیند.

در سطحی عینی‌تر، اقتصاد نهادگرا ارزش ویژه‌ای برای قدرت و تضاد در فرایند اقتصاد قائل است. «توجه به نقش تضاد، قدرت و اجبار یک میراث فکری است که نخستین نهادگرایان امریکایی مثل وبلن و کامونز آن‌ها را سازماندهی کرده و در تحلیل گروه‌های همسود، مالک غایب، نقش اقتصادی دولت، شالوده قانونی سرمایه‌داری، اهمیت سیاست‌های جمعی چانه‌زنی، مقررات مربوط به فواید عامه و تحلیل تبانی بین قدرت‌های سیاسی، صنعتی و مالی به‌کار بردند.»^{۳۷} این میراث امروزه در کارهای کنت‌گالبرایت درباره «نظام برنامه‌ریزی»^{۳۸} وارن سامونلس در مورد حقوق و علم اقتصاد^{۳۹}، و دیلارد مولر درباره «ضدتر است»^{۴۰} و چارلز کرایپو در خصوص آثار ادغام و یکپارچگی بر چانه‌زنی جمعی^{۴۱} منتقل شده است و این فهرست همچنان ادامه دارد. تضادها به‌وسیله تغییر در تکنولوژی، نهاد‌های اجتماعی و توزیع قدرت ایجاد می‌شود و بنابراین جزئی ذاتی از فرایند اقتصاد است.

در سطح انگیزشی، اقتصاددانان نهادگرا همواره اهمیت رفتارهای غیرعقلایی انسان در تصمیم‌گیری اقتصادی را مورد تأکید قرار داده‌اند.^{۴۲} عطش قدرت و ماجراجویی، احساس استقلال، نوع دوستی، اشتیاق به تنبلی، رسوم و عادات، همگی انگیزه‌های قوی در رفتارهای اقتصادی هستند. بدین ترتیب نهادگرایان همواره منتقد فرض انسان اقتصادی در اقتصاد نئوکلاسیکی بوده‌اند.^{۴۳} این ویژگی‌های نهادگرایان، یعنی کل‌گرایی، برخورد سیستمی و تکاملی بودن، توأم با درک اهمیت مرکزی قدرت و تضاد و تشخیص اهمیت رفتار انسان غیرعقلایی نهادگرایی را از اقتصاد رایج جدا می‌کند. مدل‌های رسمی صرف نمی‌توانند این دامنه متغیرها تصریح نقش نهادها و غیرعمومی بودن رفتار را در برگیرند. تا حدی به علت این ویژگی‌ها است که نهادگرایان «هیچ مجموعه یکپارچه‌ای از نظریات منسجم را همچون اقتصاد نئوکلاسیک و مارکسیست‌ها ندارند.»^{۴۴}

«اقتصاددانان دگراندیش نهادگرا محدوده وسیعی از علایق و تأکیدات رقیب دارند مانند: تکنولوژی، قدرت، نهادها، وضعیت طبقه کارگران، ابزارگرایی، عمل‌گرایی، تعارض و حل و فصل آن‌ها، نیروهای اجتماعی، توزیع، تکامل، نسبی‌گرایی یا مطلق‌گرایی فلسفی - اخلاقی پیشرفت، شرایطگرایی، سازمان‌های اجتماعی و کنترل اجتماعی یا تغییر اجتماعی عامدانه طرح و اجرای نهادی، اجتماعی کردن نظام شرکتی، برنامه‌ریزی اقتصادی، نقش اقتصادی دولت، منطق اصلاح یا صنعتی شدن، انسان‌گرایی و توسعه اقتصادی و رشد.»^{۴۵}

ضدتراست مولر، برنامه‌ریزی ملی گالبرایت، تأملات نظری ملارمن آیرز و مطالعه موردی مقررات عمومی‌هاری تربینگ چند مورد از موضوعات غیرهمگن نهادگرایی است. آنچه این اقتصاددانان را به یکدیگر پیوند می‌دهد مجموعه مشترکی از نظریات نیست بلکه یک مدل مشترک تبیین است.^{۴۶} ساموئلس در مقاله خود با عنوان «مجله مسائل اقتصادی و وضعیت کنونی اقتصاد دگراندیش» تأکید می‌کند که «نهادگرایی ممکن است از مجموعه دقیقی از تحلیل برخوردار نباشد، بلکه بیش‌تر روش تحقیق است با راهنمایی‌های مهمی در پژوهش». او ادامه می‌دهد «فکر می‌کنم اقتصاد نهادی چیزی بیش از این است اما حاضریم بپذیریم که ذاتاً اقتصاد نهادی به یک روش تحقیق نزدیک است تا مجموعه دانش قابل مقایسه با سایر مکاتب فکری.»^{۴۷} ما نمی‌خواهیم استدلال کنیم نظریه اقتصاد نهادگرایی وجود دارد یا خیر. اعتقاد ما این است که در کار نهادگرایان به صراحت یک «روش تحقیق» مشترک یا مدل تبیین وجود دارد و به چیزی که در فلسفه علم آن را «مدل الگو» می‌نامند شبیه است. روش تحقیق

نهادگرایی، کلی، سیستمی و تکاملی است. کل‌گرایی اصطلاحی است که ابتدا محقق اهل آفریقای جنوبی، یان کریستین اسموتز آن را وضع کرد و از واژه یونانی Holos به معنی کل گرفته شده است. او این اصطلاح را در طبقه‌بندی نمونه‌های جدید نظریات در علوم فیزیکی که در زمان او روزه‌روز شناخته‌تر می‌شد به‌کار برد.^{۴۸} این نظریات تکاملی جدید یا پویا (نظریه چارلز داروین در تکامل ۱۸۵۹، نظریه هنری بکرل در رادیواکتیویته ۱۸۹۵ و نظریه نسبیت آلبرت اینشتین، ۱۹۱۵) سرانجام جانشین نظریه‌های قدیمی علمی مکانیکی نیوتنی و دنیای قبل از داروینی شد. این نمونه تفکر علمی ما بعد داروینی که اسموتز آن‌ها را به‌عنوان «کل‌گرایی» توصیف کرده، دنیای فیزیکی را حاصل یک کل پویا تصور می‌کند که با نظریه‌های اتمی که دیدگاهی جبرگرایانه و ایستا از دنیا دارد متفاوت است. این نظریه‌های کلی شالوده خود را بر این عقیده بنا می‌نهند که کل نه تنها از جمع اجزای خود بزرگ‌تر است، «بلکه اجزا نیز به نحوی با یکدیگر در ارتباطند و کارکردشان مشروط به روابط درونی است.»^{۴۹}

بنابراین برای کل‌گرا، تبیین واقعیت تنها از طریق کاربرد قوانین عام، که پیش‌بینی‌های موفق تنها شکل اثبات آن‌ها است، انجام نمی‌گیرد بلکه یک رویداد یا کنش با شناسایی جایگاه آن در الگو که فرایندهای جاری تغییر در کل نظام را مشخص می‌سازد تبیین می‌شود. همان‌طور که میشل اسکریون فیلسوف گفته است «برخلاف تصویر نیوتنی دانشمندان علوم اجتماعی علم خود را بر اساس الگوی داروین بنا می‌کنند؛ یعنی الگوی (پارادایم) دانشمندان تبیین‌گری که پیش‌بینی نمی‌کند.»^{۵۰}

تورستین وبلن، پایه‌گذار سرشناس نهادگرایان سنتی، این نگرش کل‌گرایانه فلسفی را در مطالعات اقتصاد ایالات متحده به‌کار گرفت. وبلن نظم اقتصادی را طرحی تکاملی از اشیا یا فرایند فرهنگی تصور می‌کرد. ساخت او از «اقتصادسیستم‌ها» به مرجعی برای نهادگرایان بعد از او در نقد «اقتصاد بازاری انتخاب»^{۵۱} که به وسیله اقتصاد رسمی حمایت می‌شد تبدیل شد. در بررسی آثار او، ساموئلس می‌نویسد: «الگوی نهادگرایان بر دیدگاه تکاملی کل‌گرایی از ساختار - رفتار و عملکرد اقتصاد... در سیستمی از وابستگی عمومی یا علت‌های تراکمی^{۵۲} متمرکز است»^{۵۳}. این به‌عنوان خلاصه‌ای از مفهوم کل‌گرایی می‌تواند، کافی باشد. این تصویر از اقتصاد تنها از روش شناسی کل‌گرا ناشی می‌شود و روش‌های فرمال نمی‌توانند یک چنین الگو یا داستانی بیافرینند. گرچه جهت فکری کل‌گرایی بخشی از فرایند تفکر بین دانشمندان علوم طبیعی و اجتماعی در اواسط قرن نوزدهم بوده است، اما توجه اخیر به

کل‌گرایی از سوی فیلسوفان علوم به بیانی سازگار از روش‌شناسی آن انجامیده است. از همه برجسته‌تر، آثار آبراهام کاپلان و پاول دیسینگ به وضوح نمایشی از مدل‌کل‌گرایی در تبیین است. این نویسندگان در صدد عیان ساختن چارچوب ساختاری ضمنی‌ای بودند که تبیین نظریه‌پرداز کل‌گرا از واقعیت را تسهیل کند. در کار برجسته دیسینگ «الگوهای اکتشاف در علوم اجتماعی» او تمام علوم اجتماعی را مرور می‌کند تا خصایص مشترک تمام نظریه‌هایی از نوع کل‌گرا را آشکار سازد. دیسینگ، در میان نظریه‌هایی که شامل مفهومی از واقعیت ساختاری از تبیین، اولویت موضوع و شکل خاصی از منطق بودند اشتراکی یافت. در زیر این خصایص را بررسی می‌کنیم، اما ابتدا بهتر است به رویه‌ای که کراراً برای استخراج تبیین‌های کل‌گرایانه به کار می‌رود بپردازیم. از دیدگاه دیسینگ، راهبردی که بیش‌ترین موفقیت را در ساخت تبیین‌های کلی در علوم اجتماعی داشته است، چیزی است که او روش مشاهده‌گر مشارکت‌کننده^{۵۴} می‌نامد. هنگام استفاده از این روش، موضوع اصلی برای محقق، یک نظام اجتماعی یگانه^{۵۵} و خودنگهدارنده^{۵۶} است. اگرچه کل‌گرایان از این‌که نظام تا چه حد باید کل باشد، دارای برداشت‌های متفاوتی هستند، اما یک چیز روشن است. صرف اندازه کل نیست که اهمیت دارد، بلکه نظام خاص تحت بررسی است که یک کل واحد را تشکیل می‌دهد. اندازه نظام انتخاب شده ممکن است از یک خانواده، تا یک جامعه بزرگ‌تر با فرهنگ آن‌ها، یا شاید از یک سازمان رسمی یا نهاد، تا یک دوره تاریخی، متفاوت باشد. در هر مورد تأکید بر فردیت یا یگانگی نظام ویژه است.

اولین گام در ساخت مدل کلی از طریق مشاهده مشارکتی، اجتماعی شدن نظریه‌پرداز است. محققان به‌عنوان مشارکت‌کنندگان اجازه می‌دهند موضوع هنگام‌هایش را به آن‌ها تفهیم و مقولات^{۵۷} خود را به آن‌ها القا کند. برخلاف پوزیتویست‌ها که فرمول‌های خارجی را بر موضوع وضع می‌کنند، مشاهده‌کننده مشارکتی تلاش می‌کند با شکل محض نظام نزدیک و نزدیک‌تر باشد.

علی‌رغم اعلام بی‌طرفی ویلن، تعدادی از نهادگرایان از ریچارد الی و جان آر، کامونز تا گاردینر مینر، جان کنت گالبرایت، جان بلایر و گونامیردال مشاهده‌کنندگان شرکت‌کننده بوده‌اند. بیش‌تر نهادگرایان شناخته شده، ایده‌های‌شان را هنگامی که در یک نظام، اجتماعی شده بودند، بسط دادند، ایده‌هایی چون تنظیم مطلوبیت عمومی، کنترل قیمت، برنامه‌ریزی اقتصادی، ضدتراست، تجارت کوچک. در اولین شماره «مجله مسائل اقتصادی» جی. هیل

ویراستار آن چنین اظهار کرد: «عنوان این مجله، شاید تأکید اصلی آن را به خاطر آورد که موضوعات، در ارتباط با مسائل مهم سیاست عمومی خواهد بود»^{۵۸}. مسلماً روش نهادگرایان با روش مشاهده مشارکتی دیسینگ قرابت فراوان دارد. با نزدیک شدن به واقعیت عینی نظام مورد مطالعه، نظریه پرداز در وضعیت منحصر به فردی در درک تنوع وسیعی از مضمون‌های^{۵۹} تکرارپذیر (اهمیت مراسم، سودهای هدف - اضافه بها) که در بافت‌های متنوع ظاهر می‌شود قرار می‌گیرد. هرچه یک مضمون با مضمون دیگری پیوندهای بیش تری داشته باشد اهمیت آن بیش تر است، زیرا کل‌گرا می‌خواهد مدلی که تأکید بر پیوستگی متقابل یا وحدت نظام داشته باشد، بسازد. این مضمون‌های تکرارپذیر، ممکن است شکلی از یک رویه پذیرفته شده (مراسم جشن) یا یک هنجار فرهنگی (مصرف تقلیدی)، یا یک شیوه تولید مشخص (سرمایه‌داری رقابتی) که کم و بیش هر چیز دیگر را مشروط می‌سازد، یا یک هدف اجتماعی شناخته شده (موقعیت اجتماعی) را به خود بگیرد. به عنوان یک مشاهده کننده، محقق به دنبال موضوعاتی است که کل نظام را روشن می‌کند یعنی، آن‌هایی که فردیت و یگانگی آن نظام را روشن می‌کند. در این مفهوم است که کلی‌گراها کشف می‌کنند که قوانین عمومی (مانند قانون تقاضا) و مقولات عام (مانند مطلوبیت) به ویژه برای توضیح وحدت در یک نظام خاص «نامناسب» است.

قدم بعدی این روش، آشکار ساختن این اطلاعات است که محقق، به عنوان شرکت‌کننده اکنون قادر به مشاهده است. در آغاز، این فرایند تا حدودی علی است. محقق، فرضیه‌های موقتی درباره بخش‌هایی از نظام، از روی مضمون‌های تکرارپذیر که در فرایند اجتماعی شدن برای او آشکار شده است، می‌سازد. این فرضیات با تفسیرهای مضمون، با مراجعه به داده‌های متنوع وسیعی (مطالعه موردی قبلی، داده پیمایش شده، مشاهدات شخصی و مانند این‌ها) آزمون می‌شود. شواهد در حمایت از یک فرضیه یا تفسیر، به شیوه اعتباریابی متن^{۶۰} ارزیابی می‌شوند. این فن، فرایندی از بررسی منابع مختلف و انواع مدارک است و در قالب یک شیوه غیرمستقیم ارزیابی صحت تفسیرهای اولیه عمل می‌کند.

اعتبار یک مجموعه از شواهد در حمایت از یک گزاره خاص را می‌توان با «مقایسه آن با سایر انواع شواهد درباره همان نکته» یا «ارزشیابی منبع مدارک با تعیین سایر مدارک موجود درباره آن منبع»^{۶۱} انجام داد. اگر محقق در کسب شواهد، در حمایت از فرضیه اولیه ناتوان باشد یا اگر اعتبار شواهد یا منبع آن مشکوک باشد، تفسیر و فرضیه‌ها اصلاح یا رد می‌شود.

به تدریج با پیشرفت اجتماعی شدن، محقق به طور فزاینده‌ای به ادراک و تفسیر مضمون‌های تکرارپذیر و صورت‌بندی فرضیات معتبر نزدیک می‌شود. کلی‌گرا از این تجربه و مجموع شواهد مختلف استفاده می‌کند تا از موضوع، تصویری چند وجهی و جامع بسازد. متأسفانه این شیوه اعتباریابی متن هرگز قطعیتی قوی را که اثبات‌گرایان منطقی می‌خواهند، ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط درجه متفاوت روایی را نشان می‌دهد. با وجود این، آزمون مضمون یا فرضیه خاص در این سطح هرگز به جامع بودن نیازی ندارد تا برای کلی‌گر اهمیت داشته باشد زیرا آزمون‌های بعدی احتمالاً اشتباهاتی را که در آزمون‌های اولیه نادیده گرفته شده است نشان خواهد داد.

در نهایت پس از این که اعتبار مضمون‌های مختلف بررسی شد، سرانجام کلی‌گرایان به آخرین گام یعنی ساخت مدل، اقدام می‌کنند. این نوع مدل، با تأکید آن بر مضمون‌های تکرارپذیر در درون یا پیرامون نظام منفرد، از سوی فیلسوفان علم به‌عنوان «مدل الگو» در تبیین شناخته شده است.^{۶۲} این مدل به‌وسیله پیوند زدن فرضیات یا مضمون‌های اعتباریابی شده در یک شبکه با الگو ساخته می‌شود. به‌علاوه، تفسیر نظریه‌پرداز مدل الگوگرا از یک بخش خاص را باید به چندگانگی پیوندها میان آن بخش و کل نظام نسبت داد و از این مسیر است که کل‌گرا تلاش می‌کند تا ارتباط متقابل بین جزء و کل را درک کند. آنگاه که کل‌گرا مدل نظام را ساخت توصیف‌های اولیه او از اجزاء، و به‌طور مداوم با رجوع به این‌که تا چه حد به خوبی با یکدیگر در الگو جور شده‌اند و تا چه حد شواهد جدید را می‌توان درون الگو تبیین کرد، آزمون می‌شود. کل‌گرا پیوسته در جستجوی به دست آوردن سازگاری بیش‌تر و بیش‌تر میان تفسیر خود از نظام به‌عنوان الگویی از ارتباطات متقابل و نظام واقعی است. باوجود این، چون داده‌های جدید پیوسته وارد می‌شود و نظام خود در حال تکامل است، مدل پیوسته اصلاح خواهد شد و نه کامل خواهد بود نه قویاً تأیید شده. براساس نظر دیسینگ:

«ماهیت انسانی موضوع نیز سبب ناکامل بودن الگو می‌شود، نظام‌های - انسانی همواره در حال توسعه و پایان‌ناپذیرند. آن‌ها اغلب ناسازگاری‌ها، ابهام‌ها و ناهم‌سازی‌های خود را حفظ می‌کنند نظام باورها هرگز به عقلانیت کامل و سازگاری نمی‌رسد. افراد و گروه‌ها دائم در فرایند حل تعارض‌ها یا حاد کردن تعارض‌های جدید هستند. تراکم قدرت، در حال فروپاشی یا تشدید است و رسوم در حال پیچیدگی بیشتر یا ساده شدن هستند. در نتیجه، مدل قابل اعتماد یک نظام خاص در یک زمان خاص، خود حاوی ناسازگاری، ابهام و استثنا است.»



گفتن این که چه میزان از بی‌انسجامی، ناشی از موضوع است و چه میزان به سستی روش مربوط می‌شود مشکل است».^{۶۳}

تأیید مدل الگو به صورت یک کل، شامل گسترش آن و جای گرفتن اجزای بیش‌تر در آن است. به عبارت دیگر، اگر داده‌های جدید و انواع متفاوتی از شواهد، در الگو قرار گیرد، محقق منطقی‌مطمئن می‌شود که تبیین صحیح انجام شده است. در نتیجه، تأیید حقیقت تبیین، نه در هر جزء بلکه در کل خوابیده است. این ناشی از اطمینان پایین کل‌گرا به تفسیر ویژه از اجزا است. کل‌گرا استدلال می‌کند اگر همچنان که الگو دارای پیچیدگی و جزئیات بیش‌تری می‌شود، انواع بیش‌تری از مدارک را با سادگی بیش‌تر درون خود جای دهد تبیین او درست است. در نتیجه تبیین نظام کلی، موقتاً به عنوان واقعیت گرفته می‌شود تا این‌که یک الگوی بدیل یا اصلاح شده بتواند مدل قدیمی را با الحاق انواع بزرگ‌تری از داده‌ها خود، کنار بگذارد. به موازات این بحث، بنجامین وارد برای تأیید یک داستان، فهرست زیر را ارائه کرده است:

۱. آیا واقعیت‌ها و نظریات، درست بیان شده است؟
۲. آیا واقعیت‌ها یا نظریات مهم حذف نشده‌اند؟
۳. آیا می‌توانیم داستان‌های دیگری پیدا کنیم که واقعیت‌ها و تئوری‌های به کار گرفته شده در داستان مفروض را استفاده کرده باشد؟
۴. آیا واقعیت‌ها و نظریات در داستان، مرتبط و اساسی هستند، یعنی آیا فرضیات دیگری را می‌توان استفاده کرد تا داستانی به همان خوبی درباره واقعیت بگوید؟
۵. آیا متخصصان در قسمت‌های مختلف داستان، خود داستان را باور دارند؟
۶. آیا ارزش‌ها درست بیان شده است؟
۷. آیا همه ارزش‌های مربوط را شامل می‌شود؟

هر چه پاسخ آری به این سؤالات محکم‌تر باشد، تأیید صحت داستان قوی‌تر است.^{۶۴} از دیدگاه کل‌گرا، وظیفه عمده قوانین و نظریات (درون مدل الگو)، ایجاد درک است درحالی‌که از دیدگاه اثبات‌گرایان منطقی (در قالب مدل رسمی)، قوانین و نظریات، پیش‌بینی را ممکن می‌سازد، مدل الگو تعدادی از اتفاقات^{۶۵} را تبیین نشده می‌گذارد و این‌که کدام اتفاق رخ خواهد داد، تنها بعد از وقوع، قابل دانستن است. بنابراین دقت پیش‌بینی نمی‌تواند شکل اصلی تأیید در مدل الگو باشد. آثار اغلب نهادگرایان در سطح مدل الگوهای مبتنی بر مطالعات موردی متوقف مانده است^{۶۶}. برخی از نهادگرایان مانند وبلن، آیرز، میردال و

گالبرایت، از طریق رویکرد مدل الگو، برای ساخت نظریه کلی تلاش کرده‌اند. در فرایند ساختن یک مدل الگو، کل‌گرا پیوسته مورد خود را با سایر موارد شناخته شده، مقایسه می‌کند در نتیجه از یک مورد استفاده می‌کند تا مورد دیگری را که انتظار می‌رود پیدا کند. یک نتیجه بالقوه این فرایند مقایسه، بسط گونه‌شناسی^{۶۷} است: نظریه مراحل سرمایه‌داری و بلن، مفهوم کامونز از «سرمایه‌داری معقول» و نظام برنامه‌ریزی «گالبرایت». تداوم مطالعاتی از این قبیل به فرضیه‌هایی درباره این‌که کدام یک از این ویژگی‌ها - تغییرات فنی، رسوم، سرفق‌لی صنعتی، ساختار فنی - اهمیت ویژه‌ای در مشروط کردن دیگر ویژگی‌ها دارد و در گونه مذکور چه پویایی‌هایی وجود دارد منجر شد. ساختی نظیر نظام برنامه‌ریزی گالبرایت، چیزی است که دیسینگ آن را «گونه حقیقی»^{۶۸} نامیده است تعدادی از موارد^{۶۹} را با هم گروه‌بندی می‌کند زیرا بیشتر ویژگی‌های مهم آن‌ها مشترک است. بنابراین بیشتر شبیه یک شیوه^{۷۰} هستند تا این‌که یک ساخت فرمال (رسمی) باشند و ماهیت حقیقی - جدای از مواردی که آن را خلاصه می‌کند - ندارد و ممکن است نمونه اسمی نامیده شوند و موارد واقعی هستند، نه نمونه‌ها. آن‌ها وجودهای متمایز و مستقل هستند صرفاً همانند موارد در گونه‌شناسی‌های فرمال، تصویر یا مثالی از یک کل مجرد نیستند.^{۷۱} استفاده از گونه‌شناسی می‌تواند محقق را در پرسیدن سؤالات مربوط به یک مورد جدید راهنمایی کند. با وجود این، همواره خطر تبدیل نمونه به یک کلیشه^{۷۲} وجود دارد. این امر، همواره نتیجه تجربه‌گرایی نارساست. «گونه‌ها، نظریه‌های کامل و تأیید شده تلقی می‌شوند نه گروه‌بندی‌های موقتی که برای روشن ساختن موارد خاص مفید است. وقتی شخصی مقدار زیادی نظریه داشته ولی تجربه کافی در اختیار نداشته باشد به استفاده نادرست از گونه‌شناسی‌ها می‌افتد و سعی می‌کند نظریه خود را جانشین مطالعه تجربی دقیق موارد کند».^{۷۳} برخی از پیروان صادق مارکس، و بلن و آیزر به این تله افتاده‌اند.

مقایسه نمونه‌های کاملاً مختلف، امکان شناخت ویژگی‌های عمومی‌تر انواع نظام‌های انسانی را فراهم می‌آورد. ارزش‌های فراگیر یا تقریباً فراگیر، نهادها، مسائل نظام، سازوکارها و امثال آن از این نمونه‌ها هستند و لازم به ذکر نیست که تنها تعداد اندکی از آن‌ها شناخته شده‌اند. دویارگی آداب - فناوری احتمالاً یکی از این موارد است. نظریه‌پردازی عمومی از این دست تلاش می‌کند با جستجوی ویژگی‌های عمومی نظام‌های انسانی، نسبت ذاتی رویکرد مدل الگو را تعالی^{۷۴} بخشد.

با برخی استثنائات، نهادگرایان جدید هیچ نظریه کلی را ایجاد نکرده‌اند (نظریه میردال در



مورد علیت دورانی به قول کاپ^{۷۵} یک استثنا است) و حتی مدل‌ها و گونه‌های جدید را نیز توسعه نداده‌اند. ساموئلس، در بررسی وضعیت نهادگرایی می‌گوید:

«مجله مسائل اقتصادی کمتر کار خلاقیتی که به‌طور مستقیم بر پایه پیشبردهای^{۷۶} تاریخی تورستین وبلن، جان کامونز و کلارین آیرز یا به برپایه پیشبردهای معاصرینی چون؛ کنت گالبرایت، گونار میردال، ک. دبلیو. کاپ و کنت باولدینگ باشد را دریافت و منتشر کرده است. گرچه تعدادی تفسیر و توضیح وجود دارد اما تعداد زیادی از مقالات ارائه شده به مسائل گذشته پرداخته و تنها تعداد معدودی پیشرفت‌های نظری وجود داشته است. لازم است از گذشته فراتر رویم و آن را تعالی بخشیم نه صرفاً آن را باز گوئیم.»^{۷۷}

همچنان که دیدیم، مدل الگوریه‌ای است که به کرات برای استخراج تبیین‌های کل‌گرایانه استفاده می‌شود. این رویه خاص تمایل دارد که اشتراک خاصی میان نظریه‌های کل‌گرا به وجود آورد. این اشتراک، در تصور آن‌ها از واقعیت، ساختار تبیین‌های شان، اولویت در موضوع و شکل ویژه منطق آن‌ها خود را نشان می‌دهد. حال هر یک از این چهار مقوله را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نخست، تصور کل‌گرایانه از واقعیت است. دانشمندان کل‌گرای علوم اجتماعی، استدلال می‌کنند که واقعیت‌های اجتماعی به‌عنوان یک نظام انسانی کل، در محیط طبیعی آن باید مطالعه شود. ظاهراً کل‌های انسانی با توجه به اندازه، پیچیدگی، درجه خودکفایی و ارتباط با واحدهای بزرگ‌تری که آن‌ها را در بردارند از یکدیگر متفاوت هستند. با وجود این، عنصر مهم این دیدگاه، مفهوم رابطه متقابل یا وحدت است. براساس گفته دیسینگ: «دیدگاه کل‌گرایی حاوی این عقیده است که نظام‌های انسانی گرایش دارند کلیت یا یکپارچگی را توسعه دهند»^{۷۸} این وحدت، ممکن است؛ شکل ارزش‌هایی که خودشان را در سراسر نظام نشان داده‌اند بگیرد یا ممکن است، به ساختار اقتصادی - اجتماعی ویژه‌ای تمایل داشته باشد که هر چیز دیگر را مشروط کند. کل‌گراها ممکن است در این‌که وحدت از منابع اساسی چون مذهب، اخلاق، تکنولوژی، شخصیت‌ها یا تعدادی از عوامل پیچیده و در هم آمیخته حاصل می‌شود، متحد نباشند، اما همگی در این‌که وحدت وجود دارد، هم عقیده هستند.

پیامد این وضع این است که ویژگی‌های یک جزء به‌وسیله واحد بزرگ‌تری که به آن تعلق دارد و به‌وسیله جایگاه ویژه‌ای که در آن نظام کل دارد، تعیین می‌شود. بنابراین اگر دو جزء به ظاهر شبیه از نظام‌های مختلف مانند بازارها به‌طور دقیق با هم مقایسه شوند در موارد ویژه‌ای

از یکدیگر تفاوت خواهند داشت. رابرت هایلبر ونر مثالی از بازارها در کشورهای کم‌تر توسعه یافته را آورده است.^{۷۹} برخی از متخصصان توسعه اقتصادی مشاهده کردند که مردم در یک جامعه ویژه روستایی، مقدار زیادی از وقت خود را صرف چانه‌زنی در بازارهای محلی محصول می‌کنند. آن‌ها در یک پروژه آزمایشی، سوپرمارکت با قیمت‌های ثابت را جانشین بازار روستایی کردند. این پروژه به دلیل این که نمی‌توانست آمیزش^{۸۰} اجتماعی را مانند نظام بازار قدیم فراهم کند، شکست خورد. بنابراین اجزا به ظاهر شبیه، یعنی بازارها، کارکردهای متفاوتی را در نظام‌های مختلف ایجاد می‌کنند. چون کل‌گرایان وحدت ارگانیک کل‌های انسانی را می‌پذیرند، خود را موظف به مطالعه کل نظام زندگی می‌کنند تا این که یک جز را خارج از کل نظام مورد مطالعه قرار دهند. جایگاه یک رویداد ویژه برای کل‌گرا مهم است، زیرا ویژگی هر جزء، به کلی که به آن تعلق دارد و کارکردهای ویژه و محلی که در سیستم کل بزرگ‌تر دارد مشروط است. مثال بازار در بالا گویای آن است. به علاوه، کل‌گراها عقیده دارند تفسیر آن‌ها از اجزای ویژه تحت بررسی، باید این وحدت یا ارتباط بین جز و کل را به گونه‌ای نشان دهد. برای مشاهده کننده مشارکت کننده و سازنده الگو، این امر به مفهوم این است که چشم به راه مضمون‌هایی که خود را در نظام به صورت شبکه‌ای از روابط متقابل نشان می‌دهند، باشند و سپس این پیوندها را در الگو تشریح کنند.

به علاوه مفهوم کل‌گرا از واقعیت، حاوی این عقیده است که اجزا در عین حال که کل را مشروط می‌کنند و هم به وسیله کل مشروط می‌شوند به واقعیت برای کل‌گراها به عنوان فرایندی از تغییر تکاملی تلقی شده است که از تعامل پویا بین اجزا و کل، اشتقاق یافته است. با این وجود، این مفهوم ویژه از واقعیت خود را ضرورتاً در این باور پیشینی^{۸۱} نشان می‌دهد که هر چیز با چیزهای دیگر در ارتباط است.

بنا به گفته دیسینگ: «ضرورت این روش شناسی برای این که آنچه مشاهده شده است معین شود پیش رفتن به سوی جنبه‌های جدید و اقسام جدید شواهد است. ناتوانی یک فرد در توسعه یک مدل جزئی قابل فهم و معتبر است که او را به پیش می‌راند».^{۸۲}

دیگر جنبه متمایز روش شناسی کل‌گرا را می‌توان در ساختار تبیین‌های شان یافت. به گفته کاپلان، ساختار نظریه‌های کل‌گرایانه، در قیاس با نظریه‌های فرمال (رسمی) که سلسله مراتبی^{۸۳} هستند، به هم پیوسته^{۸۴} است. نظریه‌های کل‌گرایانه، از ارتباط چندین جزء به نسبت مستقل با یکدیگر تشکیل شده است، در حالی که نظریه‌های فرمان (رسمی)، قیاس منطقی

تبیین شده از یک تبیین‌گر است. هر قطعه از یک نظریه به هم پیوسته ابتدا مستقل از سایر قطعات بسط می‌یابد، تفسیر می‌شود (و برای دریافت آن) آزمون می‌گردد سپس به‌طور سیستماتیک به سایر اجزا در الگو متصل می‌شود. هر جزء احتمالاً از چندین زیرجزء به نسبت مستقل تشکیل می‌شود. این چنین است که یک نظریه به هم پیوسته با چندین بخش و زیربخش مستقل، یک تصویر جامع و چند وجهی از موضوع به دست می‌دهد. در مقام مقایسه، نظریه سلسله مراتبی (فرمال)، وجهی است که از یک مجموعه روابط، برخوردار است، یک ساختار و فرایند مجرد دارد که آن را از کل منسجم جدا می‌کند و مشمول مطالعه منطقی قرار می‌دهد. برای مثال، اقتصاددانان مرسوم، بر فرایندهای مبادله و تخصیص منابع جدا از جامعه‌ای که این فرایندها در آن جای دارند، متمرکز می‌شوند.

ساختار به هم پیوسته تبیین‌های کل‌گرایانه را بعضاً مفهوم کل‌گرا از واقعیت، ضروری می‌سازد. به جای این‌که بگوییم چیزی را می‌توانیم بفهمیم یا توضیح دهیم که قابل پیش‌بینی باشد، کل‌گرا می‌گوید وقتی ما جای چیزی را در کل بفهمیم می‌توانیم تبیینی برای آن داشته باشیم. بنابراین، در یک تبیین الگویی، بنا به عقیده کاپلان «یک چیز وقتی تبیین شده است که با دسته‌ای از عناصر دیگر چنان مرتبط شده باشد که با هم نظام واحدی را تشکیل دهند. ما هر چیز را با شناخت آن به عنوان یک بخش ویژه از یک کل سازمان یافته درک می‌کنیم».^{۸۵} در نتیجه هر چیز به سادگی و با ارائه آن به عنوان بازتابی از چند اصل جهانشمول، قابل شناخت نیست؛ بهترین کار، تلقی آن به عنوان جزئی از کل سازمان یافته با ساختن مدلی است که کارکردهای ویژه آن را با شبکه کل مضمون‌ها و ارتباطات پیوند دهد.

چون تاکنون کل‌گرایان تلاشی برای ارائه کردن نظام ویژه خود تحت اصول کلی که قابل کاربرد و مشمول همه نظام‌ها باشد انجام نداده‌اند، مفاهیم آن‌ها عینی، خاص و وابسته به نظام واقعی است که در دست تبیین است. بنابراین اولویت موضوع نسبت به روش، یک عنصر قطعی در روش‌شناسی کل‌گرایی است. دیسینگ می‌گوید: «کل‌گراها عقیده به اولویت موضوع دارند؛ آن‌ها عقیده دارند که روش هر چیزی باشد، حداقل باید مناسب شیئی خاصی باشد که توصیف می‌شود و نباید آن را تحریف کند».^{۸۶}

مخالفان این نظریه، اثبات‌گرایان منطقی هستند، آن‌ها ادعا می‌کنند که روش هر چه باشد پیش و بیش از هر چیزی باید علمی باشد. کل‌گراها از قبل چارچوب مربوط به تبیین محتوای موضوعات را مشخص نمی‌کنند. بلکه در حقیقت با کسانی که نظریه‌های کلی را در داخل

شکل پذیرفته شده سنتی می‌ریزند مخالفت می‌کنند. آن‌ها پافشاری می‌کنند سازهای فکری نباید اختلالی در منحصر به فرد بودن و فردیت نظام ایجاد نکند.

دیدگاه نهایی با توجه به اولویت موضوع در مدل الگو، این است که هم تبیین شده و هم تبیین‌گر در یک سطح از کلیت هستند. هر دو به‌طور ویژه، نظامی شده‌اند که در دست توصیف است. فرمول‌های بیرونی نظیر قوانین عام یا دیگر طبقه‌بندی‌های کلی به صورت پیشینی به موضوع تحمیل نمی‌شود. لازم نیست هیچ گزاره‌ای درون تبیین‌الگویی به فراسوی نظام ویژه تعمیم یابند. در این معنی، کل‌گراها می‌پذیرند که ماهیت موضوع، روش ویژه‌ای را که با وظیفه تفسیر، فهم و توضیح آن‌ها بیش‌تر مناسب باشد دیکته کند. کاپلان این نظر را به شکل روشن و خلاصه‌ای بیان کرده است:

«نکته این است که حصول به تبیین‌های قابل پذیرش، انباشت حقیقت‌های مطلق و دائمی نیست. ما نمی‌خواهیم در حصول به تبیین، آجری را در ساختمانی قرار دهیم که با دیگر آجرهای آن نامناسب است. ما چیزی را که در یک زمان و مکان خاص در خدمت اهداف تحقیق است پیدا کرده‌ایم، ایده‌ای را به دست آورده‌ایم که می‌توانیم با آن کار کنیم. یعنی ذهن خود را در بی‌حرکتی نمی‌گذاریم، بلکه بی‌تابی این ذهنیت‌ها را تبدیل به شیوه خلاق می‌کنیم. تبیین‌ها برای ما چیزی بالاتر و برتر از چیزی که ما می‌توانیم به نوعی در آن استفاده کنیم فراهم نمی‌کند. این ادعا، هم در مورد درک و هم در مورد پیش‌بینی حقیقت دارد.»^{۸۷}

چهارمین و آخرین ویژگی مفاهیم کل‌گرایانه این است که آن‌ها مکرراً مانع همیشه، به‌طور دیالکتیک در رابطه‌اند. «دو مفهوم موقعی با هم رابطه دیالکتیکی دارند که توضیح یکی از آن‌ها، توجه را به آن یکی به‌عنوان مفهوم مخالف که به‌وسیله اولی یا رد شده یا کنار گذاشته شده است، جلب می‌کند؛ یعنی زمانی که کشف می‌کنیم که مفهوم مخالف برای صحت و کاربرد مفهوم اولی مورد نیاز است؛ زمانی که می‌فهمیم مسئله نظری واقعی، رابطه بین این دو مفهوم است و مسئله توصیفی اصلی، تعیین رابطه این دو در یک مورد خاص است.»^{۸۸}

در تفکر نهادگرا نمونه‌های زیادی از منطق دیالکتیکی داریم: دویارگی آداب و تکنولوژی ارزش‌های پولی در مقابل ارزش‌های اقتصادی و بلن، مفهوم کامونز از واقعی (وضع کارخانه) و مالی (وضع تجارت)، مفهوم قدرت جبران‌کننده گالبرایت؛ این‌ها نمونه‌های بحث دیالکتیکی است. دلیل مناسب دیگر در استفاده از منطق دیالکتیک، تنفر کل‌گراها از اتمیسم است. یک کل نمی‌تواند به اجزا تقسیم شود و این اجزا را مستقل از کل نمی‌توانیم در نظر بگیریم و



مستقل از رابطه بین این اجزا بررسی کنیم. دیالکتیک به عنوان منطق روابط داخلی است که برای چیره شدن بر اتمیسم استفاده می شود. ولی همان طور که ساموئلس می گوید: «تأکید بر کل گرایی، تکامل، فرایند گرایی، نهادگرایان را از ارتکاب همان روش زیر سؤال برده شده نئوکلاسیک ها، نجات نمی دهد که کمترین آن تبیین های تک عاملی بود».^{۸۹}

مسائل روش شناسی کل گرایانه نهادگرایی

نهادگرایان برای ملاحظات مانند قدرت، تعارض، توزیع، روابط اجتماعی، نهادهای غیربازاری و فرایندها، مفاهیم کل گرایانه را مفیدتر از مدل های فرمال (رسمی) یافته اند. ولی دسته ای از محدودیت های جدی برای کل گرایی وجود دارد.

اولاً به دلیل کمبود دقت، باید به طور مستمر با توسل به مشاهده، موارد و نمونه ها، مفاهیم کل گرا را تحت نظارت داشته باشیم. وقتی ما کل گرایی را از بنیان تجربی جدا می کنیم به سادگی تبدیل به یک گمانه زنی^{۹۰}، غیرقابل کنترل و رها شده می شود. نهادگراها از این سرنوشت نتوانسته اند اجتناب کنند. همان طور که ساموئلس می گوید: «نهادگرایان و اقتصاددانان دگراندیش مجموعه هایی از تفکر که به اندازه نئوکلاسیسم در توسعه خود نسبی گرا، از لحاظ معنای محوری مبهم و مانند آن ها مجموعه تفکرشان ترکیبی از توصیف و توجیه است به وجود آورده اند. علاوه بر این مقدار زیادی - به اصطلاح - تحلیل وجود دارد که چیزی نیست جز خوب جلوه دادن ارجحیت های نویسنده، هم انتقاد از افسانه های دیگران وجود دارد و هم تبلیغ کردن افسانه های خود».^{۹۱}

دومین مشکل این است که عدم وضوح و کلیت مفاهیم کل گرا، اثبات قطعی فرضیات را غیرممکن می سازد. مجدداً ساموئلس می گوید: «میزانی که مفهوم کل گرایانه می تواند ۱- تصریح شده، ۲- از بقیه جامعه جدا شده، ۳- قابل مدیریت برای اهداف تحلیلی کاملاً جدای از عملیاتی شدن آن برای مقاصد آزمون، باشد معلوم نیست»^{۹۲}

بنابراین یک فرد نهادگرا که از نظریات کل گرایانه استفاده می کند باید همیشه به یاد داشته باشد که این نظریات موقتی است و می تواند تغییر کند. آن دقتی که از ویژگی نظریه های فرمال است، بی جهت نیست. اگر یک مکتب فکری مثلاً سنت های معینی درون اقتصاد رسمی، شروع به تأکید بیش از حد بر دقت کند، کم کم از لحاظ نظری پویایی اش را از دست می دهد و غرق جزئیات منطقی و تجربی می شود.



دیسینگ می‌گوید: «هر سنت علمی را که من بررسی کردم دارای تعادلی از دقت و ابهام و واقعی بودن و حدسی بودن است. ولی سنت‌های مختلف این دو عنصر را به روش‌های متفاوتی تقسیم می‌کنند»^{۹۳}

این تعادل نیاز علمی متضاد به خلاقیت و کنترل را ارضاء می‌کند. دقت و واقعی بودن کنترل تجربی یا منطقی را به ما می‌دهد. ابهام و حدسی بودن، زمینه خلاقیت را ایجاد می‌کند.^{۹۴} از آن طرف اگر مکتبی مانند سنت‌هایی خاص درون مکتب نهادگرا بیش از حد بر ابهام و حدسی بودن تأکید کند، کم‌کم وارد حوزه گمانه‌زنی کنترل نشده و رایج می‌شود. پس مسئله اصلی هر روش‌شناسی این است که چگونه تعادلی بین دقت و واقعی بودن از یکسو و ابهام و حدسی بودن از طرف دیگر به دست آورد و چگونه این دو را طوری به هم ربط داد که برای یکدیگر عامل رشد باشند، نه این‌که همدیگر را خنثی کنند.

نتیجه‌گیری

اجازه دهید این بررسی روش‌شناسی را با مقایسه نظریه‌های فرمال اقتصاددانان مرسوم و نظریه‌های کل‌گرایانه اقتصاددانان نهادگرا پایان دهیم. به‌طور کلی، در مدل‌های فرمال تأکید بر قوانین است، در صورتی‌که در مدل الگو تأکید بر واقعیت‌ها یا تعمیم‌های تجربی سطح پایین است. در یک مدل فرمال وقایع تجربی قسمتی از تبیین‌گرها هستند که قابلیت کاربرد قانون عام را مشروط می‌کند. از قوانین قیاسی و تعمیم‌های تجربی انتزاعی، گاهی در مدل الگو استفاده می‌شود، اما تنها به‌عنوان رهنمودهای پیشنهادی برای جستجوی رابطه با الگوهای عینی و این قوانین و تعمیم‌های تجربی، در فرایند مشمول تعدیل قرار می‌گیرند. در بررسی تلاش لانس دیویس و داگلاس نورث برای تبیین نئوکلاسیکی تغییر نهادی، دادلی ویلارد تفاوت بین مدل فرمال اقتصادهای نئوکلاسیک و مدل الگوی اقتصادهای نهادگرا را این‌گونه به تصویر کشید.

«نهادگرایی و بلن از لحاظ رویکرد، محتوا و حوزه از نهادگرایی دیویس و نورث متفاوت است. نهادگرایی و بلن نظریه تغییر اقتصادی انباشته شده است که عمدتاً مبتنی بر پویایی تکنولوژی است. نظریه کارآفرینی تجاری او بر پایه مفهوم فرایند است نه نیروی تعادلی فردگرایی اقتصادی عقلانی، و بلن تلاش می‌کند از وقایع تجربی درباره کارکرد نظام اقتصادی به عنوان یک کل تعمیم به عمل آورد. دیویس و نورث از وقایع تجربی تعمیم به عمل نمی‌آورند.

آنان مدلی می‌سازند که مبتنی بر این فرضیه است که اگر قرار است کارگزاران اقتصادی منطقی و به نفع خودشان کار کنند، چگونه عمل می‌کنند. در جای خود، آنها از وقایع تجربی برای آزمون مدل (نظریه) استفاده می‌کنند. پس اگر یکی بخواهد، بداند که دنیای واقعی واقعاً چگونه رفتار می‌کند، رهیافت نورث موقعی نتیجه می‌دهد که باور کنیم، رفتار اقتصادی منطقی و قابل پیش‌بینی است.»^{۹۵}

به نظر می‌رسد استفاده از مدل الگو در یک چنین مواردی مناسب است، وقتی که تبیین عوامل گوناگونی را در بر بگیرد که هر کدام از عوامل نیز مهم باشد، وقتی که الگو یا رابطه‌های میان این عوامل مهم باشد، وقتی که این الگوها در مورد خاص مورد مطالعه، مشاهده شود. استفاده از مدل قانون پوششی موقعی مناسب به نظر می‌رسد که یک یا دو عامل یا قانون تعیین می‌کند چه چیزی باید تبیین شود و این دو عامل را بهتر از آن مورد خاص، شناخته و درک می‌کنیم. مدل‌های فرمال اقتصاد مرسوم، حتی برای نهادگرایان، برای انواع مشخصی از مسائل کاربرد دارد. اغلب مقوله‌هایی که نهادگرایان با آن مواجه هستند را می‌توان با شیوه‌های کل‌گرایانه بهتر بررسی کرد. شاید اگر حوزه درست روش‌های فرمال و کل‌گرایانه را درک و رعایت می‌کردیم آن وقت هم اقتصاد مرسوم و هم اقتصاد نهادگرا بهبود می‌یافت. آن وقت شاید دیگر نیازی به این‌که نهادگرایی درباره روش آن قدر در مقابل اقتصاد مرسوم حالت دفاعی داشته باشد، نبود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- Pattern model
- ۲- Storytelling
- ۳- Holism
- ۴- Truth Value
- ۵- Calculus

۶- علاوه بر کارهای اصلی، پژوهش‌های تفسیری زیر به طور خاص، در نوشتن این مقاله سودمند بودند:

Allan Gruchy, *Modern Economic Thought* (New York: Prentice-Hall, 1947), and *Contemporary Economic Thought* (Clifton, N.J.: Augustus M. Kelley, 1972); Wesley C. Mitchell, *Types of Economic Theory*, vol. 2 (New York: Augustus M. Kelley, 1969), chapters 20 and 22, K. William Kapp, "The Nature and Significance of Institutional Economics," *Kyklos* 29, fasc. 2 (1976): 209-30; Warren J. Samuels, "The Journal of Economic Issues and the Present State of Heterodox Economics," Report to 1974 and 1976 AFEE Executive Board (mimeo); and the following articles, all from *the Journal of Economic Issues*: Andrew Vayda, "On the Anthropological Study of Economics," 1 (June 1967): 86-90; George Dalton, "Economics, Economic Development, and Economic Anthropology," 2 (June 1968): 173-86;

Allan Gruchy, "Neoinstitutionalism and the Economics of Dissent," 3 (March 1969): 3-17; Warren Samuels, "On the Future of Institutional Economics," 3 (September 1969): 67-72; Philip Klein, "Economics: Allocation or Valuation?" 8 (December 1974): 785-811; Paul Strassmann, "Technology: A Culture Trait, a Logical Category, or Virtue Itself?" 8 (December 1974): 671-87; James Buchanan and Warren Samuels, "On Some Fundamental Issues in Political Economy: An Exchange of Correspondence," 9 (March 1975): 15-38; Allan Gruchy, "Institutionalism, Planning, and the Current Crisis," 11 (June 1977): 431-48; and Robert Solo, "The Need for a Theory of the State," 11 (June 1977): 379-85.

۷- منابع زیر ارزش ویژه‌ای داشته‌اند:

Abraham Kaplan, *The Conduct of Inquiry: Methodology for Behavioral Science* (San Francisco: Chandler Publishing Co. 1964); Paul Diesing, *Patterns of Discovery in the Social Sciences* (Chicago: Aldine-Atherton, 1971); William Dray, *Laws and Explanation in History* (Oxford: The Clarendon Press, 1957); Peter D. McClelland, *Causal Explanation and Model Building in History, Economics, and the New Economic History* (Ithaca: Cornell University Press, 1975); Martin Hollis and Edward Nell, *Rational Economic Man: A Philosophical Critique of Newo-Classical Economics* (London: Cambridge University Press, 1975); and the following articles, all from the *Encyclopedia of Philosophy*: "Empiricism," vol.2; "History of Epistemology," vol.3; "Explanation in Science," vol.3; "Historical Explanation," vol.4; "Holism and Individualism in History and Social Science," vol.4; "Logical Positivism," vol.5; "Rationalism," vol.7; and "Verifiability Principle," vol.7.

۸- Formalism

۹- Logical Positivism

۱۰- A Priori Rationalism

۱۱- نگاه کنید به:

Benjamin Ward, *What's Wrong with Economics?*

۱۲- Calculus

۱۳- Diesing, *Patterns of Discovery*, P.36.

۱۴- نگاه کنید به:

Piero V. Mini, *Philosophy and Economics: The Origin and Development of Economic Theory*

۱۵- به ویژه نگاه کنید به:

Paul Samuelson, *Foundations of Economic Analysis*

۱۶- Paul Oppenheim

۱۷- Carl G. Hempel and Paul Oppenheim, "Studies in the Logic of Explanation," *Philosophy of Science*

۱۸- Ad-hoc

۱۹- Explanans

۲۰- Antecedent

۲۱- Rhetoric

۲۲- I.M.D. Little, *A Critique of Welfare Economics*, 2nd

۲۳- Milton Friedman, *Essays in Positive Economics*

۲۴- نگاه کنید به:

Ricard A. Lester, "Shortcomings of Marginal Analysis for Wage Employment Problems," *American Economic Review*

۲۵- به ویژه نگاه کنید به:

Richard Lipsey and Peter Steiner, *Economics* (New York: Harper & Row, 1966). Lipsey published an earlier version in England under the title *Introduction to Positive Economics*

۲۶- Friedman, "The Methodology of Positive Economics," in *Essays*

۲۷- Robert L. Heilbroner, "On the Limits of Economic Prediction," *DiogeneS*

۲۸- همان، ص ۳۷.

۲۹- همان، ص ۳۳.

۲۹- همان، ص ۳۳.

۳۰- Alfred F. Chalk, "Concepts of Change and the Role of Predictability in Economics," *History of Political Economy*

۳۱- Normal Science

- ۳۲-Parable
 ۳۳-Ben Ward
 ۳۴-Ward, *What's Wrong with Economics*
 ۳۵-Kaplan, *Conduct of Inquiry*
- ۳۶- نگاه کنید به:
 Kapp, "Nature and Significance," P. 214; see also Samuels, "*Journal of Economic Issues*
 ۳۷-Kapp, "Nature and Significance," p.215.
- ۳۸- به ویژه نگاه کنید به:
 Particularly John Kenneth Galbraith, *Economics and the Public Purpose*
- ۳۹- به ویژه نگاه کنید به:
 Warren J.Samuels, "Interrelations between Legal and Economic Processes," *Journal of Law and Economics*
 14 (October 1071): 435-50, and "The Coase Theorem and the Study of Law and Economics," *Natural Resources Journal*
 ۴۰- به ویژه نگاه کنید به:
 Willard F. Mueller, "Antitrust in a Planned Economy," *Journal of Economic Issues*
- ۴۱- به ویژه نگاه کنید به:
 Charls Craypo, "Collective Bargaining in the Multinational, Conglomerate Corporation: Litton's Shutdow of Royal Π
 Typewriter," *Industrial and Labor Relations Review*
- ۴۲- کارهای بسیاری که توسط ویلن و وسلی میچل انجام شده را نگاه کنید.
 ۴۳- نگاه کنید به:
 "Thorstein Veblen, " Why Is Economics Not an Ecolutionary Science?" *in the Place of Science in Modern Civilization*
 (New York: B. W. Huebsch, 1919, Russell & Russell, 1961), pp.73-74.
 ۴۴-Samuels, "*Journal of Economic Issues*", p.۱۲.
- ۴۵- همان، صص ۲۶-۲۷.
 ۴۶- برای آشنایی با تنوع گسترده موضوعات و رهیافت‌های ظاهر شده در مجله مسائل اقتصادی نگاه کنید به: همان.
 ۴۷- همان، ص ۱۲۰.
 ۴۸- نگاه کنید به:
 Gruchy, *Modern Economic Thought*
- ۴۹- همان.
 ۵۰- به نقل از:
 Kaplan, *Conduct of Inquiry*
 ۵۱-Market Economics of Choice
 ۵۲-Cumulative Causation
 ۵۳-Samuels, "*Journal of Economic Issues*
 ۵۴-Participant-Observer
 ۵۵-Single
 ۵۶-Self-Maintaining
 ۵۷-Catogories
 ۵۸-"Editors Notes," *Journal of Economic Issues*
 ۵۹-Theme
 ۶۰-Contextual Validation
 ۶۱-Diesing, *Patterns of Discovery*
- ۶۲- نگاه کنید به:
 Kaplan, *Conduct of Inquiry*, chapter 9; and Diesing, *Patterns of Discovery*
 ۶۳-Diesing, *Patterns of Discovery*
 ۶۴-Ward, *What's Wrong with Economics*
 ۶۵-Possibility
- ۶۶- مقالات زیر را در مجله مسائل اقتصادی ملاحظه کنید:
 Robert Alexander, "The Import-Substitutiuins Strategy of Economic Development," I (December
 297-308; Jack Barbash, "American Unionism: From Protest to Going Concern, " 2 (March 1968): 45-59; Milton Lower,
 "Institutional Bases of Economic Stagnation in Chile, " 2 (September 1968): 283097; James V. Cornehls and Edward

Van Roy, "Economic Development in Mexico and Thailand: An Institutional Analysis (Part One): 21-38; William K. Tabb, "Perspectives on Black Economic Development," 4 (December 1970): 68-81; Irvin Grossack, "Public Regulation of the Indian Steel Industry," 5 (March 1971): 86-97; A. M. Agapos, "Competition in the Defense Industry: An Economic Paradox" 5 (June 1971): 41-55; Warren Gramm, "Industrial Capitalism and the Breakdown of the Liberal Rule of Law," 7 (December 1973): 577-603; Everett Kassalow, "The Transformation of Christian Trade Unionism in France," 8 (March 1974): 1-39; Manley Irwin and Kenneth Stanley, "Regulatory Circumvention and the Holding Company," 8 (June 1974): 395-411; John Blair, "The Implementation of Oligopolistic Interdependence," 9 (June 1975): 297-318; Richard Chase, "Keynes and U.S. Keynesianism," 9 (September 1975): 441-70; Lewis Hill et al., "Inflation and the Destruction of Democracy: The Weimar Republic," 11 (June 1977): 299-313; and all of the June 1976 issue (volume 10, number 2).

۶۷-Typology

۶۸-Real type

۶۹-Cases

۷۰-Mode

۷۱-Diesing, *Patterns of Discovery*

۷۲-Stereotype

۷۳- همان، ص ۲۰۰

۷۴-Transcend

۷۵- نگاه کنید به:

Kapp, "Nature and Significance," pp.217-28.

۷۶-Contributions

۷۷-Samuels, "Journal of Economic Issues

۷۸- همان، ص ۳۷

۷۹- سخنرانی در دانشگاه آمریکا، واشنگتن دی. سی. ۱۹۷۲.

۸۰-Intercourse

۸۱-A Priori

۸۲-Diesing, *Patterns of discovery*

۸۳-Hierarchical

۸۴-Concatenated

۸۵-Kaplan, *Conduct of Inquiry*

۸۶-Diesing, *Patterns of Discovery*

۸۷-Kaplan, *Conduct of Inquiry*

۸۸-Diesing, *Patterns of Discovery*

۸۹-Samuels, "Journal of Economic Issues

۹۰-Speculation

۹۱- همان، صص ۲۳-۲۹.

۹۲- همان، ص ۲۴.

۹۳-Diesing, *Patterns of Discovery*

۹۴- مثلاً نگاه کنید به:

Abraham Hirsch, "The a Posteriori Method and the Creation of New Theory: W.C. Mitchell as a Case Study,

"*History of Political Economy*

۹۵-Dudley Dillard, "Review of Lance E. Davis and Douglass C. North, *Institutional Change and American Economic*

Growth," *Journal of Economic Issues*